

عطار و صدرا در نور پاشان وجود

ویدا احمدی

(الهی... مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ وَ بِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ فَأَهْدِنِي بِنُورِكَ إِلَيْكَ)^(۱)

پرداخت متفکرانه و حتی هنرمندانه اندیشه‌های فلسفی - عرفانی در جرگه تأثیرگذارترین جریانهای فرارونده و شگرف فرهنگ عصر اسلامی در ایران زمین است که در درازنای تاریخ طلایی خود، نتایجی والا را به‌مراه داشته است نتایجی که نشانگر روح خلاق و افق گسترده دید و باور آفرینشگران آن است. همانانی که بر پلاس کهنه ساده‌اندیشیها و سطحی‌نگریها و کژفهمیها طرحی نو در انداخته‌اند و در پرتو همین تعالی‌نگری و پویایی فکری این سترگ‌مردان است که فرهنگ، ادب و هنر ایرانی تاکنون یارای آن را داشته است تا برخلاف تمامی تیرگیها و ایستاییها همچنان به حیات سرسبز و معنوی خویش ادامه دهد و از میدان چالش با سردرگمیهای نافرجام تفکرات تنگ‌نظرانه و تعصب‌آلوده - اما نه برای همیشه - سربلند به‌در آید. اما راه تمامی گفتنیها، اندیشیدنیها و هنر آفرینیها به عرفان و فلسفه دوره اسلامی پایان نمی‌پذیرد و بدون هیچ تردیدی بزرگان این دو جریان فکری - هنری فرزندان خلف عرفان و اندیشه ایران باستان و حکمت خسروانی بوده‌اند. اینکه می‌گوییم جریان «فکری - هنری» به این دلیل است که خود بر این باورم که تفکر فلسفی و ادبیات عرفانی پیش از آنکه دانش باشند گونه‌ای بینش و هنرند، هنر آفرینش زیبایی به‌مدد عقل و عشق، صد البته اگر جایگاه راستین خود را دریابند.

و باز در این گستره شگفت‌انگیز و هنرآمیز برخی مفاهیم و رموزها بیش از سایرین در خور تیزنگریند. آنچه مشوق من به این جستار است صدرنشین این مفاهیم یعنی «نور» است که در مقام یکی از ارزنده‌ترین رمزهای عرفانی - فلسفی هم در حکمت ایران باستان (در قالب فر و خورته) و هم در تفکر دوره اسلامی در جایگاهی رفیع ایستاده است و به حق پیوندگاه اندیشه‌های فلسفی و باورهای عرفانی است. از دیگر سو با گشت و گذاری هرچند کوتاه در پهنشت فرهنگ ایران پیش از اسلام در خواهیم یافت که تمایل بسوی دریافتهای دوگرایانه که بنیاد کهن معیارها و سنتهای فکری آن است روشنگر پیوند میان اندیشه باستانی قوم آریایی و تفکر عمیق اسلامی است که هر دو سنگ‌بنای کاوش‌انگیز فرهنگ این دیار را بنیاد نهاده‌اند، چالش ابدی میان فروهرهای اهورایی و انگره مینوهای اهریمنی جدال خستگی‌ناپذیر نور و ظلمت است که از نخست زمان باشندگی انسان متبلور بوده است و تا غلبه فرجامین نور بر تمامی تیرگی ادامه خواهد داشت.

آنگونه که کاوشها و جستجوها نشان می‌دهد در کنار آیین زردشتی و مهرپرستی در تمامی ده دین دیگر زنده جهان^(۲) نیز به نوعی سخن از نور به میان آمده است در سخنان بودا و کنفسیوس، در آیین جاینای و شینتو و تائویی، در دین یهود و مسیح و اسلام ردپای نور و مفاهیم رنگ رنگ آن روشنی پیداست. در آغاز سفر پیدایش (آیه ۳ و ۴) از کتاب مقدس آمده است: «خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت»^(۳) و نهایتاً قرآن کریم عمیق‌ترین و هنرمندانه‌ترین طرح و پرداخت را نسبت به این موضوع ارائه نموده است که «آیه نور» تجلی ممتاز آن است و پس از آن دنباله‌یابان این سلسله، عارفان و فیلسوفان مسلمانی هستند که با خیزش و جهشی روان پالان و آرمان خواهانه، فرزندان خلفی برای میراث باشکوه وحی شدند.

«فریدالدین عطار نیشابوری» و «صدرالدین شیرازی» دو گوهر درخشان فرهنگ ایرانی - اسلامیند که بدلیل داشتن هنری اندیشه‌ورانه و اندیشه‌ای هنرمندانه و تیز بدلیل خلاقیت ویژه در این مقوله ممتاز فکری از دیگر همتایان خود در جایگاهی برتر ایستاده‌اند. و این شبیه همان اندیشه‌ای است که امروزه در لباس هرمنوتیک و فیزیک نور، جلوه‌ای تازه یافته است و در واقع این علوم طرح و رنگ دیگری از همان نقش نخستند که عطار و صدرا دیر زمانی پیش اما به گونه‌ای و به رنگی دیگر به آن اندیشیده و پرداخته بودند و مهمتر اینکه هر دو برای بیان

دیدگاههای خود از زبان رمز و تمثیل بهره برده‌اند. از آنجا که نگاه انسان به پدیده‌ها آنها را دیگرگونه جلوه می‌دهد و رمز، محصول این نوع نگرش آدمی است به واقع؛ رمزپردازی نگاهی تازه و کاشفانه به عناصر واقعی با بهره‌گیری از توانمندیهای خلاق روحی، فکری و زبانی است. رمز، صید حقیقت از ژرفنای واقعیت است که در حرکتی فزاینده و رو به رشد عارف فیلسوف را در مسیر نوآوری قرار می‌دهد و بیان او را از سطح بیان عادی و معمولی فراتر می‌برد. دیگر آنکه چون عرفان و فلسفه در جستجوی رهیافتهای متفکرانه و باورمندانه برای حل عمیقترین و پیچیده‌ترین معماهای حیات بشرند و بیشتر با تجربه‌های روحانی سر و کار دارند نه تنها گستره زبان عادی را ابزار مفیدی برای فهمانیدن و طرح اندوخته‌های فکری خویش نمی‌یابند بلکه به گفته «ویتگنشتاین» آن را همچون پوششی بر اندیشه خود یافته‌اند، اما هرگز دست بر روی دست نهاده‌اند بلکه به دامان رمز پناه برده‌اند، زیرا «ما ناچاریم که تعریف خود را از رمز در ارتباط با تجربه‌های روحانی مربوط به اشیاء محسوسی کنیم که نماینده معانی دیگری جز معنی خود هستند»^(۴) بنابراین رمز «معنایی جز معنی قراردادی و متداول و تجربی خود [در زبان] پیدا می‌کند»^(۵) بیگمان عطار و صدرا هم از این قاعده برکنار نیستند و از آنجا که هستی‌شناسی یا به تعبیر صدرا «اس‌القواعد الحکمیة»^(۶) و نیز انسان‌شناسی که در فرجام به «معرفه‌الله» می‌انجامد، رشته پیوند میان عرفان و فلسفه است همچنین این دو مقوله بسیار گسترده و مستلزم تحلیل و تعمق و اموری فراتر از دسترس زبان معمول و توانمندیهای آند ناگزیر به زبان رمز بیان شده‌اند. آلفرد نورث وایتهد هنر فلسفه را اینگونه تحلیل می‌کند: «فلسفه امری اسرارآمیز است زیرا بصیرت مستقیم بر اعماق اندیشه‌ای است که هنوز از آن صحبت نشده است اما هدف فلسفه وجهه عقلانی بخشیدن به نظریه اسرارآمیز است نه بصورت رد کردن آن یا تضعیف آن بلکه از طریق ارائه خصوصیات زبانی تازه که به صورتی معقول هماهنگ شده‌اند»^(۷).

آنچه بنیاد این جستار بر آن نهاده شده است مقایسه «حکایت سیمرغ» در مثنوی ارجمند منطق الطیر و «تمثیل نور» در کتاب گرانمایه اسفار اربعه است. امید که گام کوچکی در راستای پیوند هنر و تعقل در سایه تفاهمی روشن‌گرانه باشد.

و اما خلجان این پرسش راز آلوده که «چرا سیمرغ؟» فراخوان ذهن کاوشگر به پوششی خستگی‌ناپذیر است درباره اینکه سیمرغ براستی کیست؟ از کجا آمده و آمدنش بهر چه بوده است؟ سخن بسیار است. اما آن ظریفه‌ای که در میان تمامی این گفتنیها رخ می‌نماید این است که

سیمرغ، پرنده خورشید است^(۸) و سرشتی گره خورده با نور دارد و عطار نیز از میان تمامی ویژگیهای این پرنده شگرف بر همین خصوصیت چشمگیر او نظر داشته است.

سیمرغ پرنده‌ای است با آفرینش نور آمیغ، باشگاه او بلندای قاف است و این قاف بر تمامی هستی سایه گسترده است، دامن او برتر از دسترس تمامی باشندگان است، از فرط پیدایی آشکار، عین ظهور است اما ناپیداست و این سروده «حاج ملاهادی سبزواری».

یا من هو اختفی لفرط نوره الظاهر الباطن فی ظهوره^(۹)

بر سیمرغ قابل انطباق است، سیمرغ دور است اما نزدیک و همین مجموعه تضادها خود آفریننده جهانی است شگفت‌انگیز و رمزآمیز. عطار به موجب همین اندریافت عارفانه و فیلسوفانه می‌گوید:

آن زمان کو را عیان جوئی نهانست و آن زمان کو را نهان جوئی عیان است
گر عیان جوئی نهان آنگه بود و ر نهان جوئی عیان آنگه بود

(منطق الطیر، ص ۹ - ۱۰)

و این در حقیقت همان تفکر باستانی ایران است که در حیاتی رو به فزاینده‌گی از نسلی به نسلی دیگر رسیده است تا در گذر زمان جلوه‌ای تازه‌تر و پرطراوت‌تر یابد.

از سویی دیگر صدرا نیز تو را بر می‌گزیند چه نور رمز حضور، ظهور و هستی است. وی در این باره چنین اندیشیده است: «الوجود کله نور» و بحکم الله نور السموات و الارض، خروج هر ماهیتی از ظلمت عدم به خارج بواسطه ظهور و تابش نور حقیقی است.^(۱۰) از اینروست که «سیمرغ کوه قاف» در نور پاشان وجود قهرمان حماسه عرفانی فریدالدین است و نور در وادی تفکر صدرا رمزی از وجود اصیل. صدرالدین معتقد است که: «اثبت وجودی به علم حضوری و کشفی، روشنترین چیزهاست یعنی بودن و هستی در چشم خرد از همه چیز پیداتر است».^(۱۱) و دیگر اینکه «چون نور بهترین مثلی است که می‌توان حقیقت وجود و اطوار و شؤونات و تجلیات مختلفه او را بوسیله آن در ذهن خوانندگان مجسم نمود».^(۱۲) ریشه ذهنی چنین تفکر عمیقی را باید هم در لابه‌لای برگهای زرین فرهنگ اسلامی جست و هم در فرهنگستان ایران باستان چرا که:

پهلویون جمعی از حکمای قدیم ایران بودند که وجود را یک حقیقت و دارای مراتب می‌دانستند مانند نور که یک فرد آن نوری است که در کرم شب تاب است که

اندکی پرتو و تابش می‌دهد نمی‌شود گفت چون نور این کرم در منتهای ضعف است و هیچ نسبتی میان آن و نور خورشید نمی‌توان قائل شد پس نور نیست بلکه در حقیقت نور بودن با خورشید انباز است ولی از آن نور تا این نور فرق بسیار است. (۱۳)

چند قرن پیش از عطار و صدرا، «سهروردی» که خود برای روشنگری مفاهیم فلسفی به‌دامان رمز آویخته است در این خصوص اینطور نگاشته است: «ذات نخستین نور مطلق یعنی خدا پیوسته نور افشانی (اشراق) می‌کند و از همین راه متجلی می‌شود و همه چیزها را بوجود می‌آورد و با اشعه خود به آنها حیات می‌بخشد.»^(۱۴) بدین ترتیب سیمرغ خود نور باب و رمزی از حضرت حق است که در فلسفه صدرایی منبع حقیقی نور و وجود اصیل معرفی شده است. عطار با چنین پشتوانه عمیق فکری این اندیشه را با نگاهی تازه اینگونه می‌آغازد.

ابتدای کار سیمرغ ای عجب	جلوه‌گر بگذشت بر چین نیمه شب
در میان چین فتاد از وی پری	لاجرم پرشور شد هر کشوری
هر کسی نقشی از آن پر بر گرفت	هر که دید آن نقش کاری در گرفت
آن پر اکنون در نگارستان چینست	اطلبوا العلم ولو بالصین از اینست
گر نگشتی نقش بر او عیان	اینهمه غوغا نبودی در جهان
اینهمه آثار صنع از فر اوست	جمله انمودار نقش پر اوست

(منطق الطیر، ص ۴۱)

از این ابیات بوی تفکر فلسفی به مشام می‌رسد تفکری که بسیاری عطار را صرف عارف بودن از آن دور افتاده می‌دانند حال آنکه عطاری که در منطق الطیر شاهدیم انسانی است اهل تفکر و حتی استدلال، رمز و تمثیلی که وی از آن بهره جسته است خود زبان و هنر استدلال اوست. فلسفه‌ای که عطار بدان باور دارد فلسفه‌ای است که قلباً به آن دست یازیده است و به چاشنی هنر آن را باز آفریده است، بدون تردید عرفان عطار را با عقل خودمدار و بازیگوشی که راهی جدای از ایمان راستین می‌پیماید کاری نیست چرا که او کفر را از چنین فلسفه‌ای دوست‌تر می‌دارد، عقلی که عطار آن را مهربانانه در آغوش باور خویش جای داده است همان مصداق «فتکون لهم قلوب یعقلون بها» (حج / ۴۶) است عقلی که با ایمان همسو و همسلك است و شناختی است در جهت تحقق رسالت انسان بودن، عقلی که تار و پودش با دین گره می‌خورد تا بافته عظمت

خویش را بر قامت زبینه هنر و عرفان بپوشاند. عقلی که با دین می پیوندد تا عارف و فیلسوف در سایه آن خداگونه را به آزمون بنشیند. دکتر سید حسین نصر بر این باور است که: «واژه عقل معادل ریشه «Religion» (مذهب) به معنای Rligare است که در لاتین وصل کردن معنا می دهد و این همان گره خوردن با حقیقت است.»^(۱۵) عقلی که با شهادت و عزت نفسی که در خود یافته است در روشنائی دین راه می پوید تا لذت شناخت را دریابد و این همان است که عطار «حکمت یثرب» می نامدش. جالبتر اینکه عطار نیز چون غزالی عقل را چشمی بینا می داند که جایگاه آن قلب آدمی است و از آن به «فکرت قلبی» تعبیر می کند و می گوید:

جان چو در تن رفت و تن زو زنده شد عقل دادش تا بدو بیننده شد
عقل را چون دید بینایی گرفت علم دادش تا شناسایی گرفت

(منطق الطیر، ص ۷)

و غزالی می گوید: «بدانکه در قلب آدمی چشمی است... از آن گاهی به عقل و گاهی به روح و گاهی به نفس انسانی تعبیر می شود.»^(۱۶) حتی با نظری گذرا ریشه لغوی کلماتی که به مفهوم دیدن و دانستن وجود داشته است واژه هایی چون «Wise» و «Wisdom» بمعنای دانا و دانایی در زبان انگلیسی «Wissen» در آلمانی، «Viten» به زبان نروژی همگی هم ریشه کلمه ویدیای هندی «Vidya»^(۱۷) و ایده ای یونانی «idea» و ویدئوی لاتین می باشد. مفهوم دیدن و فهمیدن را توأمان در بطن خود جای داده اند. در حقیقت دیدن در جهان قدیم بمعنای فیزیکی و ظاهری نبوده است بلکه با گونه ای تعقل و تفکر آمیخته بوده است که متأسفانه در زندگی امروزی نادیده انگاشته می شود. تصور می کنم اینکه در زبان انگلیسی واژه «intelligence» هم معادل بصیرت و هم عقل بکار می رود ناظر بر همین جنبه عمیق معنایی و تحلیلی عقل است که عارف نیشابوری قرنهای پیش به آن اندیشیده و باور داشته است و تمامی پیوند عقل با دین، و حقیقت و بصیرت و معرفت این نکته مهم را به ثبوت می رساند که عقل در تفکر عطار عقل ایمانی و ارزشی است که از مقایسه دو آیه شریفه «و يجعل الرجس علی الذین لا یعقلون» (یونس / ۱۰۰) و «یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون» (انعام / ۱۲۵) مفهوم روشنتری می یابد. صدرالدین نیز به همدلی و همدردی عقل و قلب (که خاستگاه عشق است) باور دارد از اینرو است که حکمت متعالیه او نقطه اوج پیوند قرآن و عرفان و برهان است و این همان عقل نورآفرینی است که نیل به کمال در گروی مدد جستن از آن است. صدرا می گوید: «برترین جزء انسان، قلب حقیقی اوست که خود

غیر قابل انقسام است و کمال و تمامیت آن جز به علم و معرفت نیست.»^(۱۸) اما این دوشادوشی عشق و عقل نه بمعنای فرمانروایی یکی بر دیگری بلکه همدلی آن دو است بمنظور تحقق بخشیدن به کمال برتر و خداوند که همان نقطه اوج و کمال حقیقی است نوری است که تمامی هستی بسوی او راه می‌پویند تا از این رهگذر جاودانگی را تجربه کنند و «إِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره / ۱۵۶) گواه این آغاز و انجام نورانی است و عطار در توحیدیه منطق الطیر صفات حق تعالی را در قالب رمز سیمرغ اینطور سروده است:

جمله عالم به تو بینم عیان وز تو در عال نمی بینم نشان
سالکان را بین به درگاه آمده جمله پشتاپشت همراه آمده

(منطق الطیر، ص ۹)

سیمرغ در هنر عطار همان واجب الوجود تفکر صدرا است چرا که در نگاه فیلسوف شیرازی غایت و نهایت همه چیز اوست و چون واجب الوجود تعالی منتهای سلسله حاجات و تعلقات است غایت هر شیء و تمام هر حقیقت می‌باشد.^(۱۹) و این همان داستان عروج سی مرغ بسوی سیمرغ است:

جمله یک ذات اما متصف جمله یک حرف و عبارت مختلف

(منطق الطیر، ص ۹)

صدرا وجود اصیل را به منبع نوری مثل می‌زند که اتاقهایی در مقابل آن قرار گرفته‌اند و هر کدام فراخور دوری و نزدیکی خود نسبت به این منبع کسب نور می‌کنند و ذرات نور پراکنده در فضای اتاق مبین میزان و کیفیت روشنای هستی تابیده شده به آن است و اینها همان مراتب وجودند.

و اما در حکایت سیمرغ، در بینش عطار سیمرغ در نیمه شبان نیستی به پرواز در می‌آید و از تمامی عظمت شگفت او تنها پری در میان چین^(۲۰) ۵ می‌افتد و از آن نوری ساطع می‌شود که آغازگر هستی و همان نورپاش وجود است، آنگاه هستی یافتگان هر یک بقدری از آن پر نقش می‌پذیرند و کاری در می‌گیرند و اینگونه است که مراتب وجود در اندیشه عطار نمود می‌یابد و درست همینجاست که تجلی رخ می‌نماید. جامی در این باره می‌گوید: «چون عالم از تجلی خالی ماند در حال فانی می‌گردد و چون تجلی خدای تعالی در عالم ساری گردد عالم باقی می‌ماند پس عالم به ظهور و تجلی حق، باقی است.» متفکر معاصر «توشیهیکو ایزوتسو» نیز در باب این

شگفت‌کاری می‌گوید: «هر وجودی فی نفسه یک ناموجود (معدوم) است روشن شدن یک ناموجود در پرتو نور وجود (نورالوجود) فقط بر مبنای نسبت متحقق میان آن شیء و منبع غایی وجود امکانپذیر است و این نسبت وجودی در هر لحظه کلاً متفاوت از لحظه‌های سپری شده و نیز لحظه‌های بعدی خواهد بود به سخن دیگر کل جهان هستی لحظه به لحظه خلق جدید می‌یابد.»^(۲۱) و مفهوم خلق جدید همان است که عطار معتقد است پر سیمرغ همچنان در نگارستان چین باقی است و اهل بصیرت باید تا مشتاقانه آن را دریابند و به طلبش برخیزند و دوری و دیری راه را به خود هموار کنند تا به روشنای دانش حقیقی نایل شوند:

این پر اکنون در نگارستان چینست اطلبوا العلم ولو بالصین از اینست

و سرانجام آیه شریفه «یسئله من فی السموات و الارض کل یوم هو فی شأن» (الرحمن / ۲۹) و فعل مضارع «یسئله» که دلالت بر دوام و استمرار می‌کند نمایانگر همین نورپاش مدام بر هستی از رهگذر جلوه‌گریهای سیمرغ یا واجب‌الوجود یعنی خداست که بودن را قوام و دوام می‌بخشد چرا که:

گر نگشتی نقش پر او عیان این همه غوغا نبودی در جهان

(منطق الطیر، ص ۴۱)

و این «نقش پر سیمرغ» است که خلق مدام را موجب و موجب است. خلقی که نخستین گام از وحدت فراسوی کثرت است، به باور عارف مسلمان هر باشنده‌ای به همان مقدار که از فر پر سیمرغ روشنایی می‌طلبد مرتبه وجودش به همان اندازه عالی یا سافل خواهد بود:

هر کسی نقشی از آن پر برگرفت هر که دید آن نقش کاری درگرفت

(منطق الطیر، ص ۴۱)

و اینجاست که هنر عطار و صدرا سمت و سوی نزدیک به یکدیگر می‌یابد چرا که صدرا نیز باور دارد که کثرت موجودات همگی نشان از مراتب گوناگون یک حقیقت واحد می‌دهند هم او که هستی ناب است و عطار هم در این باره می‌گوید:

هر لباسی کان به صحرا آمده است سایه سیمرغ زیبا آمده است

گر همه چل مرغ و گر سی مرغ بود هر چه دیدی سایه سیمرغ بود

(منطق الطیر، ص ۶۳)

اما نکته مهم این است که آنچه هستی یافتگان را از یکدیگر متمایز و دیگر گونه جلوه می‌دهند دوری و نزدیکی آنها نسبت به حقیقت وجود است و عطار و صدرا هر دو از معتقدان به آنند زیرا هر چه این نزدیکی مرتبه بیش باشد باشگاه باشندگی آن موجود برتر و ارجمندتر است و عکس این قضیه نیز صادق است. به اعتقاد صدرا در اسفار: «چون همه موجودات مظاهر حق و مرآت جمالی ازلی هستند و نور وجود در آینه‌های رنگارنگ تابش نموده و در هر آینه‌ای به رنگ همان آینه ظهور نموده بنابراین وحدتی در عین کثرت و کثرتی در عین وحدت سراسر هستی را فراگرفته است.»^(۲۲) از نگاه عطار نیز:

گر همه چل مرغ و گر سی مرغ بود هر چه دیدی سایه سیمرغ بود

(منطق الطیر، ص ۶۳)

آنچه از فحوای کلام صدرا و شعر عطار بر می‌آید اثبات سنخیت و همگونی میان آفریننده و آفریدگان است. پرنندگان خود از جنس سیمرغند و ذرات نورانی از جنس نور و همین انگیزه کشش و جذبۀ مرغان و ذرات نور است بسوی اصل خویش که از آن دور مانده‌اند و جویای آنند. به بیانی برهانی: «اگر ذات مقدس حق متباین من جمیع الوجود با اشیاء خارجیۀ باشد هیچ موجودی جهت معلولیت پیدا نخواهد کرد چون مباین بماهو از آن جهت که مباین است از مباین صادر نشود و مباین بماهو مصدر چیزی که مباین با او باشد نخواهد شد و چیزی که منافی با طبع فاعل و ملایمت با ذات او نداشته باشد از فاعل صادر نشود مباین حکایت از فاعل خود ننماید.»^(۲۳) از سویی دیگر بنا بر تحلیل هنرمندانه پروفیسور هانری کربن:

«عطار به کمک بازی با کلمه سیمرغ (= سی مرغ) در زبان فارسی وسیله بیانی ساخته است تا به آن موضوع هماتی در غیرت و غیریت در عین هماتی را برساند.»^(۲۴)

در حقیقت خلاقیت و دقت نظر این دو بزرگمرد آفرینش خصوصیات زبانی تازه و هنری را از سوی ایشان موجب شده است. آنان به زبان خود آنگونه وسعت و عمق بخشیده‌اند تا از بیشتر توانمندیهای آن در راستای فهمانیدن از اندیشه خویش بهره برند. از دیگر سو این تفکر نشانگر نیاز پاینده باشندگان به نورپاش رحمت‌الهی است و نشان از شیفتگی تمامی هستی به نور ناب می‌دهد و «ألا إلی الله تصیر الأمور» (شوری / ۵۳) بر آن می‌داردشان تا با شوقی فرارونده بسوی

نور و تمنای آن برخیزند حقیقت خویش را دریابند که «سایه از خورشید می جوید وصال» (منطق الطیر، ص ۲۵۴) و این نیاز مبین آن است که جهان و هرچه در آن است بدون پیوند با واقعیتی فراباشنده قابل تصور نیست و دوام این بود نیز در گرو ناگسستن از اوست. عطار این نیازمندی را نیایشکنان می سراید.

ذره‌ای‌ام لا شده در سایه‌ای نیست از هستی مرا سرمایه‌ای
سائلم زان، حضرت چون آفتاب بوک از آن تا بم رسد یک رشته تاب

(منطق الطیر، ص ۱۴)

همچنین ملاصدرا «نفس معنی امکان» را که بمعنای برابری بودن و نبودن است در نیازمندی تمامی ممکنات به واجب‌الوجود بسنده می‌داند.

و باز در این سلوک پر رمز و راز عطار و صدرا دوشادوش یکدیگر راه می‌سپارند و آن باور به پویشی پاینده است که در جوهرهٔ پرجوش و خروش هستی و هستها موج می‌زند و در پرتو چنین نهاد ناآرامی (که یکی در قالب سفر مرغان از هفت وادی و دیگری در چهرهٔ حرکت جوهری آن را می‌نمایاند) است که وصال نور تحقق لذت‌آفرین می‌یابد. دست در دستان حقیقت نهادن و همپای او راه پیمودن و تا اوج پریدن توفیق و شهامتی را جویاست که به پرواز عرفانی سی مرغ و سفرهای چهارگانه صدرایی جامهٔ عمل پوشانیده است. حرکتی که «شوق طلب» انگیزهٔ آن است چرا که صدرالمتألهین معتقد است: «خداوند بواسطهٔ عشق خویش که ساری و روان در سراسر موجودات و ذرات است حرکت‌دهندهٔ همه موجودات می‌باشد».

از دیگر سو عطار این حرکت را در قالب سفر در هفت وادی بگونه‌ای رمزی و هنری پرورده و پرداخته است. پرندگانی که برای گریز از ماندن و پوسیدن و برای رهایی از تخته‌بند تن و تکرارهای بی‌ثمر وادی را در پس وادی درمی‌نوردند تا از رهگذر چنین حرکتی به کمال نهایی خویش دست یابند و این عبوری آگاهانه است که از کثرت به وحدت شتافتن را تحقق می‌بخشد:

مرد باید کز طلب در انتظار هر زمانی جان کند در ره نثار
نه زمانی از طلب ساکن شود نه دمی آسودنش ممکن شود

(منطق الطیر، ص ۱۸۳)

در حقیقت سفر و حرکتی که نمود هنرمندانه آن در قصه سلوک مرغان حماسه پیر نیشابور جلوه‌ای تازه می‌یابد در نگاه صدرا نیز نظر به انقلاب و دیگر شدنی همه سویه و مشتاقانه دارد دیگر شدنی برای رهایی از کاستی و نقصان و برای بهتر شدن، او می‌گوید: «هر وجودی که ناقص باشد همواره شایق است که کاملتر گردد و چون همه هستیها ناقصند همه شایقند که کامل شوند و شدت و قلت شوق بسته به شدن و ضعف وجود است.»^(۲۵) و این میسر نخواهد شد مگر برای عالی‌همتانی که سختی و درد را به جان خریدار شوند تا سزاوار حضرت دوست گردند و هر چه جز طلب و کوشش برای رسیدن به بارگاه سیمرغ باشد، ماندابی بیش نخواهد بود:

گر فرو افتد زمانی از طلب مرتدی باشد در این ره بی‌ادب
(منطق الطیر، ص ۱۸۳)

و در این جاری پویا اجزاء خود نور و پرندگان همسخن با سیمرغند که جویای اویند تا در دامانش بیارامند چرا که: «یا أيتها الانسان إنك كادح إلى ربك كدحاً فمليقيه» (انشقاق / ۶) و مرغان مسافر که عطار سرایشگر قصه پرواز آنهاست وادی به وادی می‌روند تا چونان ذره‌ای نورانی چرخزان تا به سرچشمه خورشید وحدت برسند و این بوی حق از یمن شنیدن و قبس در وادی ایمن دیدن است که ایشان را موسی وار در کشش و کوششی پرفراز و نشیب بسوی خویش فرا می‌خواند تا به آنان چهره‌ای زیباتر در عالمی حقیقت‌تر ببخشد و این عالیت‌ترین جلوه حرکت برای به انجام رسانیدن رسالت بودن و حق هستی را ادا کردن است:

هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز
هر که کل شد جزء را با او چه کار و آنکه جان شد عضو را با او چه کار
گر تو هستی مرد کلی، کل ببین کل طلب، کل باش، کل شو، کل گزین
(منطق الطیر، ص ۴۷)

صدرا هم مانند عطار آغاز وجود را واحد می‌داند و معتقد است که: «وجود واحد است و هرچه جز آن هست شأنی از شئونی آن و طوری از اطوار اوست اما خود بطونی دارد و ظهوری و مقام ظهورش خلق و مقام بطونش حق است.»^(۲۶) که طرح سیمرغ و سی‌مرغ، تقریر هنرمندانه‌ای از این برهان فلسفی است. سیمرغ رمزی از «مقام‌بطون» و سی‌مرغ نماینده

«مقام ظهور» است.

با اینهمه در افق دید عطار نور هم کثرت آفرین است و هم وحدت انجام و او این هر دو شگفت کاری را به سیمرغ نسبت می دهد و او را اولین و آخرین حرف بودن می داند:

صد هزاران سایه جاوید تو گم شده بینی ز یک خورشید تو

(منطق الطیر، ص ۲۱۹)

از اینروست که آفرینش در فلسفه صدرالدین و عرفان فریدالدین افاضه نور است و ظهور کثرات و رجعت آنها به وحدت نیز نشان گرایندگی به خیر و روشنایی. اینجاست که مرگ هرگز نیستی نیست بلکه حرکتی است روشن و شور آفرین بسوی نورستان همیشه بودن. همانجایی که آماجگاه تمامی هستی یافتگان است و طلب دستاویز این پویش و کوشش است تا بدینسان درد و مرگ در جان آنان که طعم شیرین هستی را چشیده اند درمان پذیرد. عطار سالکان طریق حق را که در مقام انسان و اشرف آفریدگان ابرنماینده تمامی موجودات می شناسد همانند پرنده گانی می داند که بال و پر سوخته اند و از تیرگی خاک آزرده اند و تا نیل به حقیقت و به انجام رسانیدن رسالت بودن خویش از حرکت باز نمی ایستند و عطش پابندگی هرگز در آنان فرو نمی نشیند تا به وحدت بینجامند.

عطار و صدرا اندیشه و هنر خویش را از نور می آغازند و به نور می انجامند آنان آفرینش را فعل هنرمندانه و نو به نو آتی می دانند که یکی سیمرغ می خواندش و دیگر واجب الوجود می نامدش و انسان در این میانه مقامی دیگر دارد و پیر عارف او را سایه پاک می داند که سیمرغ بر او نظری پاک افکنده است:

تو بدان کانگه که سیمرغ از نقاب آشکارا کرد رخ چون آفتاب
صد هزاران سایه بر خاک او فکند پس نظر بر سایه پاک او فکند

(منطق الطیر، ص ۴۷)

منطق الطیر و اسفار اربعه قصه راست شهامت و تلاش تمامی هستی برای دانستن و جاوید ماندن است و در این حرکت این «نور» است که هنر آفرینانه و شعورمندانه بهترین راه را برای رسیدن به مقصود بر می گزیند، قانونی که بگفته «ماکس پلانک» از جمله پرفایده ترین قوانین علم فیزیک است. اینجاست که دو مفهوم از نور در حوزه دانش تجربی و معرفت انسانی بواسطه

ادراکی هنرآمیز در همه می‌آمیزند و طرحی از گونه‌ای دیگر می‌زنند. ماکس پلانک در کتاب ارزشمند علم به کجا می‌رود؟ درباره نور می‌نویسد: «ظاهر امر چنین می‌نماید که گویی نور مقداری شعور دارد و بضرورت طبیعی خود از یک قانون پسندیده تبعیت می‌کند و راهی را برای حرکت خود بر می‌گزیند که در کمترین مدت طی می‌شود.»^(۲۷) و این راه در آموزه‌های دینی - عرفانی همان است که از آن به «راه راست» تعبیر شده است و راهی که سعادت در گرو پیمودن آن است اما بهای بدست آوردن این سعادت بر خویش پا نهادن است اصلی که عشق و عقل راستین شورمندان آن را پذیرفته‌اند و عرفان و فلسفه گواهان این قبولند. به باور عطار و صدرا شهابت برترین دستمایه عاقلی و عاشقی است، مادامی که ترس خودتمایی کند امید بالندگی نمی‌رود، تنها زمانی حقیقت رخ می‌نماید که انسان پای در ورطه شهابت و جسارت گذارد، اینکه می‌گویند عقل دنیاپرست، خطرگریز، ترس‌پیشه و اسارت‌زاست حق عقل را نشناختن و بی‌انصافی است. آنچه اینگونه است عقل نیست بلکه نفس و هوس است. همانقدر که عاشق صادق بودن شهابت می‌طلبد عاقل صادق بودن نیز جویای دلیری است. اینجا است که عشق و عقل همدل و همراه، مسیر یگانه را می‌پویند و دیگر نسبت بیکدیگر احساس انتقامجویی و بیگانگی نمی‌کنند.

شاهکار عطار و صدرا در نورپاشان وجود آشتی دادن هنر و فلسفه است ما از ایشان می‌آموزیم عرفانی که عقل و تعقل را نادیده می‌انگارد و فلسفه‌ای که اهل عشق‌ورزی نیست این هر دو نه تنها پویا و شوق‌انگیز نخواهند بود بلکه ایستا و مانداب صفتند. باید عرفانی را بنیاد نهیم که در آن جایگاهی شایسته و شعورمندانه و نه شعارگونه برای عقل باشد و فلسفه‌ای را ارج گذاریم که به عشق با تمامی عظمتش بها دهد. از آنجا که عقل و خردورزی اساسیترین مؤلفه فلسفه و عشق‌ورزی لب لباب عرفان است بی‌حرمتی و حقیر شماردن و عدم شناخت صحیح هر کدام از این دو از سوی دیگری فجایی را به بار آورده است که انسان قرن حاضر که هم از عرفان و صادقانه عشق ورزیدن بدور افتاده است و هم از فلسفه و خردمندی سرخورده است اسیر آن است انسانی که به مار ماهی می‌ماند نه این تمام و نه آن! در حقیقت عطار و صدرا آموزگاران این اصل انسانی مهمند که عشق و عقل راستین عادت‌گریز و شگفتی‌پذیرند این دو همواره در جستجوی تازگی و اعجازند چرا که برای بودنشان باید اینگونه باشند و مادامی که ترس و

تکرارزدگی بر آن چیره شود هرگز نخواهند توانست رسالت خویش را به انجام رسانند. «سرخپوستان لا کوتا» ضرب‌المثلی دارند که می‌گویند: عشق آن خرد نخستین است که به انسان عطا شده است و دیگر چیزها برخاسته از آن است و بوی این آشتی و یکرنگی را می‌توان از منطق الطیر و اسفار حس کرد و همین جسارت و شهامت و گریز از مرزهای تکرار است که شکست را آغازگر پیروزیهای نو می‌کند و پای نهادن به سرزمینهای تازه دریافتن را پیروزمندانه نوید می‌دهد. از همین روست که طرح نوپردازانه و جسارت‌آمیز عرفان عطار و فلسفه صدرا بر کرسی جاودانگی تکیه زده است.

و سرانجام اینکه از نور بر آمدن و به نور پیوستن بلند آماج هستی از نگاه عطار و صدرا است برای بودن همیشه و سعادت‌مندانه و این تلخترین نیشخندی است که به مرگ با تمامی توان سترگش زده‌اند و آن کلام اولین و آخرین عرفان و فلسفه است:

«جاودانگی و رستگاری»

هست خورشید حقیقی بر دوام گو نه ذره مان نه سایه والسلام
(منطق الطیر، ص ۲۳۷)

پی‌نوشتها

۱. فرازی از دعای امام حسین در روز عرفه.
۲. هیوم، رابرت، ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، ص ۳۱.
۳. کتاب مقدس (عهد عتیق، سفر پیدایش) باب اول ص ۱.
۴. پورنامداران، تقی، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، ص ۵۴.
۵. همان، ص ۵۶.
۶. ملاصدرا، مشاعر، ترجمه دکتر سید حسن امین، ص ۴۵.
۷. وایتهد، آلفرد نورث، شیوه‌های فکر، ترجمه علی شریعتمداری، ص ۲۱۱.
۸. پیوند لغوی و معنایی سیمرغ با خورشید در زبانهای گوناگون درخور ترجمه است. (پهلوی) sin-san اوستایی saena دانمارکی zon، (عربی) سنایاسنه، انگلیسی sun، آلمانی sonne.
۹. آشتیانی، استاد سید جلال‌الدین، هستی از نظر عرفان و فلسفه، ص ۱۳۲.
۱۰. مشاعر، ص ۵۲.

۱۱. مصلح، جواد، فلسفه عالی، تلخیص و ترجمه جلد یکم اسفار (رساله وجود)، ص ۲۰.
۱۲. مهرین، مهرداد، فلسفه شرق، ص ۴۴۸.
۱۳. نصر، دکتر سید حسین، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، ص ۸۲.
۱۴. محله‌نامه فرهنگ، شماره ۱۲، ص ۷۸.
۱۵. غزالی، مشکوة الانوار، ترجمه دکتر زین الدین کیایی نژاد، ص ۲۵.
۱۶. این کلمه در ودانتای هندو به معنای معرفت و حکمت روحانی است به نقل از فرهنگ اصطلاحات دینی و عرفانی دکتر عبدالرحیم گواهی.
۱۷. ملاصدرا، عرفان و عارف نمایان، ترجمه محمد بیدارفر، ص ۲۴۸.
۱۸. هستی از نظر عرفان فلسفه، ص ۲۲۶.
۱۹. چین در ادب فارسی رمزی از کثرت و صورت است و از آنجا که مراد عطار آغاز آفرینش است از چین بعنوان یک رمز بهره می‌جوید و به اعتقاد من منظور از این صورت و کثرت نه فقط عالم ناسوت که هر چه جز ذات خداست می‌باشد چرا که به فرموده شمس الدین تبریزی: «المعنی هو الله» پس جز ذات خدا هر چه هست صورت و کثرت و فرع است و اوست که عین معنا و حقیقت ناب است.
۲۰. رجایی بخارایی، احمد علی، فرهنگ اشعار حافظ، ص ۱۲۳.
۲۱. فلسفه عالی، ص ۴۷.
۲۲. ایزوتسو، توشیهیکو، خلق مدام در عرفان اسلامی و آیین بودایی ذن، ترجمه منصوره کاویانی، ص ۲۶.
۲۳. هستی از نظر عرفان و فلسفه، ص ۲۲۶.
۲۴. شایگان، داریوش، هانری کرین، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهام، ص ۲۷۹.
۲۵. تفسیر آیه نور، ص ۱۱۲.
۲۶. داناسرشت، اکبر، افکار سهروردی و صدر، ص ۳۳.
۲۷. مشاعر، ص ۷۲.
۲۸. پلاتنک، ماکس، علم به کجا می‌رود، با مقدمه‌ای از آلبرت اینشتین، ترجمه احمد آرام، ص ۱۶۵.

کتابنامه

۱. هیوم، رابرت، ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول ۱۳۶۹.
۲. ملاصدرا، اسفار اربعه، چاپ مصطفوی، قم ۱۳۷۸ هجری قمری، ۹ جلد.
۳. داناسرشت، اکبر، افکار سهروردی و ملاصدرا، نشر بینا، تهران، ۱۳۱۴ - ۱۳۴۸.
۴. ملاصدرا، تفسیر آیه نور، تصحیح و ترجمه محمد خواجوی، انتشارات مولی، چاپ خوشه.
۵. ایزوتسو، توشیهیکو، خلق مدام در عرفان اسلامی و آیین بودایی ذن، ترجمه و مؤخره منصوره کاویانی، - شرکت انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۷۶.
۶. گزدر، یوستین، دنیای سوفی، ترجمه حسن کامشاد، نشر نیلوفر، چاپ سوم ۱۳۷۷.

۷. پورنامداریان، دکتر تقی، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۷۵.
۸. نصر، دکتر سید حسین، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، نشر شرکت سهامی، کتابهای جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۶۱.
۹. ملاصدرا، عرفان و عارف نمایان (ترجمه کسر الاصنام الجاهلیه فی رد الصوفیه)، ترجمه محمد بیدارفر، تهران، الزهراء، ۱۴۰۵ هجری قمری.
۱۰. پلاتک، ماکس، علم به کجا می رود، با مقدمه ای از آلبرت اینشتین، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۷۴.
۱۱. رجایی بخارایی، دکتر احمد علی، فرهنگ اشعار حافظ، انتشارات علمی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۰.
۱۲. مهرین، مهرداد، فلسفه شرق، نشر مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران ۱۳۴۲.
۱۳. مصلح، جواد، فلسفه عالی، تخلص و ترجمه جلد یکم اسفار اربعه (رساله وجود)، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۷.
۱۴. ملاصدرا، مشاعر، ترجمه دکتر سید حسن امین، چاپ اول شرکت ریسون انگلستان، ۱۹۸۴.
۱۵. غزالی، امام محمد، مشکوة الانوار، ترجمه دکتر زین الدین کیایی نژاد، نشر تهران، ۱۳۶۳.
۱۶. شایگان، دکتر داریوش، هائی کرین آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهام، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۳.
۱۷. آشتیانی، استاد سید جلال الدین، هستی از نظر عرفان و فلسفه، مشهد چاپخانه زوار، ۱۳۰۶.